

جرایم بخش هر گناهکار است [شامل حال بنده] گردد. این غلام از قلعه بیرون آمده، به‌میان ایل و عشیره خود مراجعت خواهم نمود. دارای دوران عرض او را به‌انجاح مقرون دانسته و مرخص فرمود. جعفر بیگ مذکور بیوفایی به‌عاشورخان کرده از راهی که آمده بود به‌همان راه به‌در رفت.

و دیگر [از] وقایعی که درپای آن قلعه به‌وقوع انجامید آن است که چون شاه طهماسب الحسینی از نواحی آنزبایجان وارد مازندران شد، و به‌استیواب فتحعلی‌خان قاجار به‌جمع‌آوری لشکر اشتغال داشتند، چون آوازه طلوع کوه‌کبه حضرت گیتی‌ستان گونزد شهریار زمان گردید، حسنعلی‌بیگ معیرباشی را باجمعی روانه حضور فیض گنجور والا نموده، و مقرر فرمود بود که: باقشون تحت [اختیار] خود مستعد و آماده باشد که دراین چند یوم موکب جهانگشا پرتوافکن مملکت خراسان خواهد شد.

و حضرت صاحبقران عریضه‌ای نظر به‌اخلاص و ارادت خود به‌درگاه شاه طهماسب قلمی [نمود] که هر محل که وارد این ولا گردند، از روی اخلاص و ارادت به‌سر بازی و جان‌نثاری [عمل] خواهم کرد. و حسنعلی‌بیگ را انعامات و نوازشات بسیار کرده، روانه ساخت.

دراین وقت مسموع آن حضرت گردانیدند که جمعی از جماعت تراکمه‌علی‌ایلی، که در نواحی خورمند من‌بلوک نسا و درون است، برآز جاده اطاعت تاییده خاک ناکامی بر فرق خود ریخته‌اند. از شنیدن این خبر دارای دوران چون هزیر دمان، بندگان ظهیرالانامی محمد ابراهیم‌خان برادر خود را در سرقلعه قورغان گذاشته، و خود با معسر فیروزاثر به‌عنوان چپاول روانه تاخت جماعت مذکور گردید.

بعد از ورود به‌آن نواحی، جمعی از سیاه‌خانگان ظلمانی هر یک در مکان و مسکن خود به‌استراحت غنوده و درلیل شب آسوده [بودند] که ناگاه چون صبح‌نورانی حضرت صاحبقرانی برسر آن طایفه چپاول انداخته، به‌قدر یک دو هزار نفر قتل و دوسه هزار نفر اسیر [شده]، و دواب و اسباب بسیار به‌دست غازیان مذکور آمده، از آن نواحی اسیر و دواب را روانه [نموده] خود یورش به‌قلعه خورمند افکند.

و چون دست غازیان برشرفات آن قلعه رسید، ساکنان آنجا صدای افغان و الامان به‌درآورده، از کرده خود پشیمان [شده] دست امید در دامن احسان زدند. حضرت صاحبقران از جرایم ایشان گذشته دوسه نفری [را] که صاحب فتنه و شین بودند روانه ایبورد [نموده] حاکم علیحده به‌آن طایفه تعیین [کرده] و امرای آنها را بخشیده روانه قورغان [شدند].

و در ورود آن حدود عاشورخان با نواب ظهیرالانامی اطاعت، او را شفیع خو- ساخته بود. نادر دوران نظر به‌التماس برادر خود مجدداً از جرایم عاشورخان گذشته [او را] به‌خلعت خاص سرافراز گردانید. و عاشورخان را با جمعی از سکنه آن دیار ملازم رکاب خود ساخته وارد ایبورد [گردید].

و فرستادگان شیرغازی خان پادشاه خوارزم را با خلعتهای گرانمایه و زر و زیور بسیار، و آنچه از مال قوافل که جماعت چهجه تصرف نموده بودند، همگی را تسلیم، و تحف و هدایای بسیار، با نامه‌ای دوستی طراز روانه خوارزم گردانید. اما درمحلّی که ریایات جاه و جلال در ایبورد سکنی داشت، جمعی از طوایف اکراد وارد حضور والا [شده] و ملتشی آن شدند [که] خدیو جهان وارد کردستان [شوند] و در آن حدود با خوانین یکجهتی کرده، با ملک محمود از راه ستیز و آویز درآیند. و جمعی هم از کدخدایان علی‌ایلی و یمری ایلی وارد [شدند]، و آنها نیز اراده آن داشتند که موکب والا به سمت سملقان^۲ و حاجیلر و گرایلی تشریف ارزانی فرمایند، که با جماعت کولان و یموت، که در کناره گرگان سکنی دارند، و همیشه اوقات به تاخت و تاز جماعت مذکوره سمند بادپیما را به جولان درمی‌آورند، شر آن طایفه را از سر آن جماعت دور نمایند. و چند نفر از تره درویشعلی سلطان هزاره و دلاورخان تایمنی نیز به همین اراده وارد درگاه عالی شده بودند.

چون همت والا نهمت بردفع معاندین تاتاریه مرو معطوف داشت، به تقریب اینکه دوسه دفعه سرکردگان مروی از قبیل شاهقلی بیگک ولد محمدعلی بیگک اشیک آغاسی‌باشی مرو، و احمد سلطان و چند نفر دیگر از رؤسای قزلباشیه مدتی مدید در رکاب نصرت انتساب می‌بودند، و حضرت گیتی‌ستان چون خود قزلباش [بوده]، و سرکردگان قزلباشیه مرو شب و روز از دست تاتاریه مرو شکوه و شکایت بسیار [نموده] و محصور بودن خود را تقریر ساخته بودند، دارای دوران همگی ایلچیان و کدخدایان جماعت مذکوره را به خلعت خاص سرافراز [فرمود] و هریک ایشان را نوید و وعده بیقیاس داد که انشاءالله تعالی بعد از فیصل دادن امورات مرو شاهیحان به توفیق و عنایت ملک منان وارد دیدار شما خواهیم گردید.

پس آن جماعت را مرضص و روانه ساخت، و خود در تدارک غازیان ظفر فرجام با استعداد تمام از فواحی ایبورد برجناح [استعجال] حرکت، و... را عازم مرو گردانید که رفته سکنه و متوطنین آنجا را دلجویی و خاطرجمعی بدهد، و به حسب مقدور جیره و علیق الدواب غازیان رکابی را آماده و مهیا دارد، که در ورود ریایات جاه و جلال حالت معطلی نداشته باشند.

۱۵

[بیان اوضاع و حوادث مرو]

* چنین روایت می‌کنند که در ولایت مرو سنجر مکان محمدعلی بیگک قاجار

۲- اصل: سملقان، بیلقان؟

*- فصل با این کلمات شروع می‌شود که مفهوم نیست و تصحیح نشد: بعد از طرازندشروایان طرب و بعد از چهره‌گنای طراحان و سیاحان عجیب و معجب.

ازاعظم قدیم آن سرحد [بود]، و از ایام پادشاهان عدالت بنیان سلسله مفویه، خدمت اشک آقاسی گری آن سرحد به اجداد مشارالیه مفوض بود. و در این هنگام که نوبت به محمدعلی بیگ رسید، مشارالیه از غایت غرور و بزرگی منشی که داشت از حکام اعتباری بر نداشت، به عشرت و کامرانی روزگار می گذرانید. و جمعی از جاهلان و کوتاه اندیشان را در خدمت خود راه داده، مشغول خمر خوردن بود. و آن جماعت لال دوستی او می زدند، و به انعام و نوازش و خلایق فاخره ایشان را اختصاص می داد. و از عجب و غرور پای وقار در دامن کشیده، از ملازمت حکام تقاعد ورزیده کم آمد وند می نمود. و فرمانروایان این سرحد به علت کم خدمتی محمدعلی بیگ در نظرها خفیف و بی وقار می شدند، و طایفه جهال بدعاش که در انتظار فرصت بودند آغاز نزدی و بی حسابی نموده [بودند].

تازمانی که محمد امین خان به حکومت و دارایی مرو تعیین شد. چون دید که محمد علی بیگ اعتباری به او نمی گذارد خواست که در مقام بازخواست او در آید. جمعی از دولتخواهان، محمدعلی بیگ را از ته کار خبردار نمودند. مشارالیه در اندیشه مهم خان با ایشان مشورت نموده گفتند: اموال و اسباب او را غارت نموده، معزولش می سازیم. گفت: جواب پادشاه را چه خواهیم [داد]. گفتند: شاه طهماسب حالا پادشاه شده و چندان استقلالی ندارد. ومع هذا که در ایام [قبل از] خاقان مغفور شهید شاه سلطان حسین پدر و اجداد شما مکرر حکام را عزل ساختند [کسی] در مقام مؤاخذه نریامد. و هرگاه شما در این ایام حاکم را معزول نماید مائعی نخواهد داشت! همگی قبول نمودند.

روز دیگر محمدعلی بیگ قریب دوست سید نقر دعوا طلب را فراهم آورده، به اتفاق روبه خانه محمد امین خان نهادند. چون به حضورشان وارد شدند، خان درشتی نمود که این چه نحو خدمت کردن است که تو در سال و ماه یک دفعه وارد خدمت ما نمی گردی. محمدعلی بیگ گفت: پوچ می گویی! خان گفت: مردک تو دیوانه شده ای! گفت: محمدعلی بیگ را بگیرید. دید که کسی حرکت نکرد. محمدعلی بیگ گفت: بگیرید. ریختند که خان را بگیرند. فرار نموده به حرم رفت. [محمدعلی بیگ] فرمود که جمیع اموال و اسباب او را تاراج نموده، روز دیگر چند نفر تعیین نمود که خان را با حرمش از بندجانعلی گذرانیده رواه مشهد مقدس نمودند.

و بعد از آن به عشرت و فراغت پرداخته، به درگاه جهان پناه عرض نمودند که حاکم ما مرد جابری بود، او را روانه نمودیم. بعد از آن دیگری تعیین شد. آن نیز به همان نحو شد.

و قبل از ورود محمد امین خان، حسینعلی خان و یحیی خان که حسب فرمان قضا جریان شاه سلطان حسین وارد [شده بودند] محمدعلی بیگ در سنه سبع و عشرين و مائه بدالالف من الهجرة [۱۱۲۷] ایشان را نیز به دستور حکام سابق بی اعتبار نموده، اموال

و اسباب آنها را تاراج نموده در کمال خفت اخراج می نمود.

و در این اوان ملک محمود، مهدی بیگ ریکا را نایب نموده فرستاده بود، آن را نیز مستأصل نمودند. مشارالیه چون اعتباری درخود ندید بهامداد جمعی خود را بیرون انداخته، در ارض اقدس وارد درگاه ملک گردید. بعد از آن مترنان و هنگامه طلبان طریق بی اعتدالی پیش گرفتند. خدای - تعالی - طاعون و قحطی برایشان مسلط نموده، جهلا و اوباش فسق و فجور را غلایه و شایع ساخته، مال مردم را به روی راستی گرفتند، و کسی را یارای ممانعت نبود.

و در آن زمان محمدعلی بیگ مریض و صاحب آزار شده، داعی حق را لبیک اجابت گفته رحلت نمود. و از آن سه خلف نامدار ماند: فولادیگ، و علی رضاییگ، و شاهقلی بیگ. و فولادیگ که بزرگتر اولاد محمدعلی بیگ بود، به جای پدر خود قرار گرفت. و مردم شوریده هر کس برای خود کدخدایی بود، و کسی گوش به حرف کسی نمی نمود. و هر کس به قدر یکصد نفر به خود گمان می برد، به دور خود جمع نموده گوش به حرف همدیگر نمی کردند.

از جماعت تاتار آن ولایت کاظم بیگ نامی بود که در شجاعت پهلوان زمان، و عکریگ نامی یگانه دوران، و محمد رضاییگ نامی بود نامدار جهان، و قریب به هفتصد خانوار جمعیت داشتند. و در ظاهر لاف دوستی نزلش می زدند، و در باطن در قصد ایشان بودند.

تا اینکه روزی سرکردگان قزلباش و تاتار را فولادیگ به عنوان ضیافت طلب نمود، که همه بایکدیگر یارانه و برادرانه سلوک نمایند. چون در محل چاشت درخانه فولادیگ حاضر شدند، و چاشت را حاضر ساختند دفعتاً غازیان تاتار دست برقایم خنجر و شمشیر آبدار نموده، زدند بر فرق آقایان قزلباش، که بیکدفعه موازی بیست و دونفر سر کرده نامی قزلباش را به خاک و خون آغشته نمودند. فولادیگ خود را از پجره بیرون انداخته، به حرم فرار نموده، و تتمه آقایان همگی مقتول دست جماعت تاتار گردیدند. چون جماعت تاتار وارد خانه های خود شدند، از این جانب در خانه فولادیگ جمعیت شده، و در خانه جماعت تاتار نیز جمعیت گردید.

در آن اوان جماعت مزبوره در سر (۹) قلعه و حصار بیرون مرو سکنی داشتند. چون یکدوم مرتبه بهم شوریدند، و [از ترس] جماعت قزلباش از قلعه نتوانستند بیرون آمد. جماعت تاتار از قلعه بیرون کوچ و کلفت و دواب خود را به قلعه ترکمان روانه نمودند. و بعد از آن که از جماعت تاتار و اعراب دیگر کسی باقی نماند، خود هم از عقب روانه شدند، و بنای قلعه و زراعت در آن حدود گذاشته، و آمده به مرو چپاول انداخته، و بعد رفته آبی که به مرو می آمد، آن را نیز مانع شده، سدره آب نمودند.

و کار بر مردم تنگ شده، از غضب الهی بسکه آن طایفه فساد نمودند، در سنه ۱۱۳۶ طاعون و وبا در مرو بهم رسید، که قبل از حرکت جماعت تاتار به قدر سی چهل هزار نفر به بلای طاعون گرفتار شده، طریق عدم پیمودند. و عبرتی از آن حاصل این طایفه بی عاقبت نگردید. تا اینکه جماعت تاتار به ترکمان قلعه رفته، آب را به طریق کوفیان

به روی یکدیگر بستند. و در سال دیگر به جهت بی آذوقگی کار مردم مرو به خرابی منجر شده. آه و وایلای طفلان به کیودی افلاک می رسید. و از يك طرف جماعت تاتار ناخت می نمودند. و از يك طرف طایفه میوت و ترکمان ناخت می کردند. و عرصه به نحوی تنگ شده بود که شرح آن گنجایی ندارد.

آخر الامر فولادیبک و شاهقلی بیگ در آن مصلحت دیدند که با جمعی از سرکردگان عازم خراسان گردند. و از آنجا به کردستان رفته. از جماعت اکراد کومک و امداد بیاورند.

و در آن اوقات نادر دوران در سمت ایبورد و دره جز خروج نموده. آوازه قلیلی بلند کرده [بود]. شاهقلی بیگ و احمد سلطان و چند نفر دیگر از معتبرین قزلباش به جانب آنک متوجه شدند. چون وارد قلعه فارباب شدند. مردم آن حدود گفتند شما به ایبورد رفته. نادر را دیدن نمایید. که حال مساوی سه هزار نفر جمعیت دارد.

شاهقلی بیگ و رفقا از آنجا حرکت نموده. به تاریخ سنه ۱۱۳۶ وارد ایبورد [گردیده] و به خدمت نادر دوران مشرف شدند. [نادر] لوازم مراعات و مهربانی به ایشان نموده. مهمانی معقول نمودند. چون چند یومی برآمد. شاهقلی بیگ گفت: ما به مهمانی نیامده ایم. آمده ایم که اعانت و امداد به ما نموده. یا خود تشریف بیاورید. که از دست جماعت تاتار کار ما تنگ شده. و آب را به روی ما بسته اند. و مردم ولایت سوای قزلباش همگی از راه کرسنگی به قلعه ترکمان رفته اند.

نادر دوران گفت: حال دره جز و نما و درون به ما سرکشی می نمایند. و احوال مختل است. هر گاه شما به نزد شاهوردی خان گروه که ریش سفید اویماق اکراد است. رفته از او امداد طلب نمایید. در این وقت اولیتر خواهد بود. هر گاه آنها قدری از قشون خود همراه شما نمایند. ما هم به اتفاق آنها عازم می شویم.

شاهقلی بیگ و احمد سلطان از اعانت نادر دوران مأیوس شده. از آنجا عازم کردستان شدند. و چون وارد [نواحی] تابعه محمد رضاخان زعفرانلو شدند. مشارالیه لازمه مراعات و خدمتگاری دوستانه مرعی داشته. در آنجا عموم ریش سفیدان اکراد را دیده با اتفاق وارد سرمنزله عالیچاه شاهوردی خان گردیدند.

بعد از آداب دریافت صحبت. مکاتیب به همگی کدخدایان و آق سقالان و دهباشان نوشته. ایشان را طلب نمود. بعد از آنکه احضار ریش سفیدان نمود. تا مدت يك ماه همه روزه کنکاش بود. و مردم خیالی می کردند. که در این وقت مراسلات ملک محمود رسید که جماعت اکراد باید به رکاب ما در ارض قدس حاضر گردند. شاهوردی خان گفت: خیریت در آن است که چون ملک محمود خان مشهد را تصرف نموده. و داعیه پادشاهی دارد شما اولی آن است که به خدمت او رفته اعانت خواهید. هر گاه او امداد شما نماید. ما نیز آنچه امکان داشته باشیم کوتاهی نخواهیم نمود.

شاهقلی خان از او نیز مأیوس شده. عازم ارض اقمس گردید. و چون وارد ارض جنت مثال شد. ملک محمود مراعات نموده. و چند یومی در حضور نگاه داشته. جواب سریحی به شاهقلی بیگ نداد. اوضاع ملک نیز به غایت مختل بود. بنابراین شاهقلی بیگ

واحمدسلطان گفتند: بودن ما در اینجا سودی ندارد. و در آن نزدیک عسکر بیگ تاتار با تحف و پیشکش بسیار به خدمت ملک رسیده بود. روز دیگر از خدمت مرخص شده، مراجعت به مرو نمودند.

چون کومک و امداد از هیچ جانب نیافتند، اکثر مردم از راه گرسنگی و ناچاری، از مرو کوچ، روانه ترکمان قلعه شده، در آنجا سکنی نمودند.

و چون خرابی از حد تجاوز نمود، سرکردگان مرو دیگر بار متفق شدند، که به خدمت نادر دوران رفته به ذیل مردانگی آن نامدار دست زده، جبران این نقصان نمایند، که در خلال این احوال قاصدی از خدمت نادر وارد [شد] و شرحی هم اعلام نموده بود که به همه جهت خاطر جمع بوده [باشید] که در این زودی وارد آن حدود خواهند شد. غازیان قزلباش را از این مژده کمال مسرت و انتعاش روی داده، شاهقلی بیگ و احمدسلطان و محمدعلی بیگ بلدباشی بیات با جمعی دیگر از غازیان و سرکردگان عازم حضور نادر دوران گردیدند، [نادر] نوازشات درباره آنها نموده، بعد از مدت دو ماه حرکت به جانب مرو نمود.

در ورود به بند جانعلی قراولان جماعت تاتار خبر به سرکردگان خود بردند، که نادر صاحبقران با قلیلی چاروخ بیای افشار و غیره آمدند! سرکردگان مباحث می کردند که: با پانصد نفر پنج هزار نفر نادر را برهم خواهیم زد! روز دیگر نادر دوران از بند جانعلی کوچ نموده، وارد قلعه مرو گردید.

۱۶

دربیان محاربه نادر صاحبقران مظفر شعار با فرقه تاتار مرو شاهيجان و نصرت یافتن و نهضت نمودن به ممالک خراسان

چون پیوسته لوای همت بلندی از افق آسمان ضیامنندی بروفق خواهش نادر دوران به جلوه حضور نامداران درآمده [بود] دو روز در مرو شاهيجان مهمان عالی شان فولادیگ قاجار [بود] و بعد از آن با غازیان مروی روانه ترکمان قلعه [گردید]. چون به کنار رودخانه بند جانعلی و قلعه حسن رسید، جماعت تاتار نیز با گروه انبوه قریب به ده هزار پیاده و سواره بیرون آمده، در مقابل صف آرا گردیدند. دلبران از طرفین به محاربه برخاسته، بازار گیرودار گرم شده، جنگی عظیم رخ نمود. جماعت تاتار تاب استقامت آن سپاه را نیاورده به مضمون «الفرار مما لا یطاق» فرار برقرار اختیار، و طریق هزیمت پیش گرفته، به سمت بند مبارکه به در رفتند، که غازیان در همان حمله اول داخل قلعه ترکمان گردیده، آنچه اموال و اسباب داشتند، در معرض تاراج درآورده، عیال و اطفال آنها را اسیر نمودند. بعد از آن ایشان را امان

داده بخشید.

و جمعی از کدخدایان را به سریند فرستاد، که رفته سرکردگان جماعت تاتار را خاطر جمع نموده آوردند. بعد از ورود به حضور عالی صاحبقران همگی آنها را مراعات نموده، اهل و عیالشان را داده، جماعت تاتار را آنچه از سرکردگان معتبری که داشتند کوچ داده به قلعه زاغچندا ایبورد فرستاد، که در آنجا سکنی نمایند. و فولادیک قاجار را حاکم مرو نموده، و قریب یکهزار نفر از غازیان مروی را به اتفاق خود برداشته، و یکصد خانوار از اعزه و اعیان قزلباش را نیز کوچانیده، عزیمت ایبورد نمود.

و یک شب در سیدعباس آباد منزل نمود، مهمان رحمانقلی سلطان، و از آنجا حرکت [کرد] و وارد مقر دولت گردید. چون جماعت تاتار وارد قلعه زاغچند شدند، اکثری در آنجا توقف و سکنی نمودند، و جماعت اعراب و چند خانوار از طایفه جلیله قزلباش را برده، در نواحی ایبورد مقام و مکان جهت ایشان تعیین نمود.

و نادر صاحبقران همه روزه در جمع آوری سپاه و رفاه حال خلق الله سعی می نمود. و نمایی سرخیلان و بزرگان اطراف اتک، و تا سرحد خبوشان مطیع و فرمانبردار شده، غاشبه متابعت آن [نامدار] بردوش گرفتند.

اما جمعی از طایفه اکراد از طوره رشوانلو و کیوانلو در مقام سرکشی و تمرد درآمد، از آمدن تخلف نمودند. چون گوشزد امنای دولت گردید، با جیوش دریاخروش به عزم تنبیه و تأدیب آن جماعت در حرکت آمده، روانه گردید.

چون شاهوردی خان کیوانلو از آمدن نادر صاحبقران مطلع گردید قاصدان به میان ایل جلیل القدر چشمگزک^۱ به خدمت شیدقلی بیگ و جعفرقلی بیگ و محمدحسین خان زعفرانلو [فرستاد و] نوشته جات مرقوم نمود که^۲ افشار بی سروپایی در نواحی دره جز پیدا شده، و به استصواب شکر کرد، جمعی دیگر از طایفه بی بنیاد اکراد بدان ملحق شده، و از نواحی مزدوران و سرخس و مرو و شاهبجان نیز بر سر آن جمعیت نموده، اراده سلطنت در خاطر او رسوخ تمام یافته، و حال جهت تسخیر محال کردستان لشکر کشیده، وارد گردیده است. باید جمعیت خود را فراهم آورده، در قلعه خبوشان مجتمع گردند.

چون نوشته شاهوردی خان به اطراف و نواحی کردستان رسید، در اندک فرصتی به قدر سی هزار نفر در قلعه خبوشان با استعداد کامل سر جمع گردیدند.

از آن جانب صاحبقران زمان و لشکرکش معالک خراسان نیز با موازی ده دوازده هزار کس قشون آراسته آمده، در دوفرسخی ولایت مزبور ترول اجلال نمود.

و از آن جانب محمدحسین خان و شاهوردی خان مراسلات به خدمت صاحبقران جهان قلمی و اعلام نمودند که باعث آمدن شما چیست؟

نادر نامدار در جواب فرمودند که: باید از راه یگانگی و اتحاد در آمده، و با هم [راه] سلوک را سلوک داریم. و شنیده ایم که عالیجاه محمد حسین خان زعفرانلو که وکیل ایل چشمگزک است، همشیره ای در پس پرده عصمت دارد، و اراده داریم که در

۱- اصل: زاغچه.

۲- نسخه خطی: جامشگزک، و پایین تر: چشمگزک.

مابین مواسلت درآمده این دو دولت یکی گردد. و هرگاه تخلف ورزند، به توفیق احد لمیزل و قادر لایزال دمار از روزگار کل طوایف کردستان بهر خواهم آورد.

چون خوانین اکراد از مضمون نامه صاحبقران اطلاع حاصل نمودند، در دم ملیش جنگ را بهنوازش درآوردند. آن شب نامداران غضنفرشکار و دلیران عرصه کارزار در کارسازی حربه و ستان خود مشغول گردیدند که در سرزین تیراعظم و عطیه جهان عالم آن دو دریای لشکر در مقابل یکدیگر صف قتال وجدال آراسته، نامداران معرکه قتال مصمم جنگ وجدال گردیده، یکمتر به نبرد آزمایان و چرخجیان سپاه بیکدیگر ریخته، غلغله و آشوب بهنجوی در آن معرکه پرستیز بلند گردید که گویا رستخیرقیامت آشکارا شد.

از سمت دست چپ شاهوردیخان با موازی سهزارکس خودرا برست راست لشکر صاحبقران، که سپرده طهماسببیک جلایر بود زده، جماعت جلایر را تاب استقامت نمانده، اندک پهلو از محاربه توی ساخته، خودرا به عقب کشیدند.

چون صاحبقران زمان از میان قبول ضعف و تزلزل در آن سپاه خود ملاحظه نمود، نایره غیرت جلی که سرشع ذات آن حضرت بود، زبانه زدن گرفته، با سیصد نفر از خواص و مقربان و غلامان نامدار از در در حمله بدان سپاه کینه ور نمود. غازیان اکراد ساعتی پای ثبات و قرار استوار نداشتند گرم گیرودار بودند، که صاحبقران زمان در آن معرکه خون آشام به ضرب شمشیر الماس فام صفوف دلاوران اکراد را برهم شکسته، در آن روز بهنجوی داد مردی و مردانگی میداد، که خالی از نفس الامر اگر افراسیاب ترک و اسفندیار سترگ در آن معرکه در حیات میبودند، حلقه شجاعت و مردانگی آن [نامدار] را در گوش می کشیدند.

القصه غازیان اکراد و شاهوردیخان رو از کار زار برتافته هزیمت کنان خودرا به تیب رسانیدند. چون طهماسببیک جلایر آن تهور و یردلی از صاحبقران زمان مشاهده نمود، از راه خجالت بدون رخصت با دوهزار سوار جرار خودرا به تیب طایفه اکراد [رسانیده] به ضرب شمشیر جانستان و تنگ رعدهشان دمار از لشکر کردستان برآورد. دیگر جماعت اکراد قوت مجادله در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند، و خودرا به قلعه خوشان رسانیده، متحصن شدند و مال بسیار به دست غازیان شیرشکار افتاده، دور حوالی قلعه را کالاحاطه الهاله فی حول القمر فرو گرفته، در لوازم قلعه گیری کما یبغی پرداختند.

چون عطشای اکراد از محاصره به ستوه آمده، عاجز شدند، ناچار رضا به مصالحه داده، چند نفر از اعیان ریش سفیدان خودرا فرستاده عرض نمودند که: هرگاه موکب عالی به جانب ایبورد منعطف شود، بعد از ورود ایشان به مقر دولت، بنای طوی را گذاشته مواصلت به حسب خواهش صاحبقران زمان صورت انعقاد خواهد یافت.

صاحبقران بیهمال قرین بخت و اقبال با عساکر دریانوال به جانب ایبورد توجه فرموده، منتظر وعده میبودند. اما همواره نقش جهانداری را بر لوح ضمیرش نگاشته، شاهین بلند پرواز همت به قصد صید مملکت گیری در پرواز میآورد.

۱۷

در ذکر توجه موبک عالی صاحبقران زمان به اطراف ولایات
خراسان و انتظام بعضی سرحدات به‌عنوان ایزد منان و معاودت
به بلده اییورد

طرازنده نگارستان حلقه ناز و نغمه‌سرایان قانون عراق و حجاز چنین ذکر
می‌کنند که چون آن نامدار دوران وارد قلعه اییورد گردیده، خاطر جمعی از اصلاح
جماعت چشمگرتک حاصل نمود، اراده آن نمود که ابراهیم‌خان برادر خود را طوی نماید.
توحیدخان سلطان افشار دختری در پس پرده عصمت داشت، آن را خواستگاری نموده،
در ساعت سعد عقد آن را بسته، به‌تصرف برادر خود داد، که از صلب آن علیشاه به‌وجود
آمد، که در ملوک الطوائف ذکر او مفصلاً قلمی خواهد شد.

چون نواب صاحبقران سرزشته ضبط و تسق ولایت کردستان را حسب‌المواقع
مضبوط نمود، اراده تسخیر جوین و اسفراین نموده، با جمعی از مجاهدان سرباز و غازیان
جانباز روانه آن حدود گردید. بعد از ورود به نواحی جوین و اسفراین، بدون جنگ
و جدال جماعت بغایری و گرایلی آمده، سر در اطاعت و انقیاد صاحبقران زمان گذاشتند
[و نادر] معاودت به‌راز و قوشخانه نمود. و طایفه آن حدود نیز چاره‌ای به‌جز متابعت
ندیده، همگی به‌خدمت امیر کشورستان مشرف گردیدند.

از آنجا معاودت به‌سرخس نموده فوجی از غازیان خود را به‌عنوان تاخت و تاز
به نواحی خواف و باخرز روانه نموده، مال و غنایم بسیار تاخت نموده، معاودت به‌خدمت
صاحبقران زمان نمودند.

ویک نفر از اسرای آن ولایت از دست جبر و تعدی افغانه به‌خدمت نادر دوران
عرض نمود که جمعی از طوائف افغان وارد خواف گردیده، دست در ناموس رعیت
دراز می‌کنند، شب نیست که چهار پنج نفر از دختران ماه سیمارا بی‌سیرت نکنند،
واموال ما را چون لشکر شما تاخت و تاراج نمایند. چون او...*

۱۸

[جلوس شاه طهماسب و کارهای او از آذربایجان تا استرآباد]

... و کامرانی مشغول شدند. امرا و مقربان درگاه والا فرامین فرح آیین مشتمل

* - اینجا در نسخه خطی میان صفحه‌های ۴۳ و ۴۴ افتادگی دارد.

بر مژده جلوس آن شهریار عظیم‌الهمال به اطراف ولایات ارسال فرموده، عامه خلایق را امیدوار مرحمت ظل‌اللهی نمودند. و آن حضرت نیز هریک از کارکنان بساط عزت را فراخور حال الکا داده به لقب ارجمند خانی سرافراز [فرموده] و درخور استعداد لوازم شفقت و اعزاز به عمل آورده، اختیار و کالت دیوان را در کف کفایت مرتضی‌قلی‌خان نهاد، بر وسایط دولت و پادشاهی تکیه زد.

و آن پادشاه از عالم غفلت و جوانی و نشأه صهبای بیخردی به خوردن شراب و لهو و لعب پرداخته، اصلاً متوجه امور دولت نشده، در رواج کار خود سعی نمی‌نمود. و چون آن همت در نهادش نبود که سر دسر این دولت بلند نهد، به عیش و سرور خود را راضی ساخته، از تدابیر امور سلطنت و پادشاهی غافل و زایل‌نشد.

مرتضی‌قلی‌خان مکرر به نصایح دلپذیر اخلاص‌مندان به ترک شرابش نصیحت نموده سودمند نیفتاد، در کار خود مشغول بود که مقارن این حال جمعی از مجال گنجه و قراباغ وارد درگاه معلی [شده] عرض نمودند که طویق ارامنه که در حدود طوق و شمس‌الدینلو و اوچ کلیسیای ایروان سکنی دارند، به اتفاق ملک یکن و ملک طمرس و ملک اریتون جمعیت نموده، اراده تسخیر قلاع گنجه و ایروان دارند، هرگاه در این چند یوم کومک و امداد به ما نرسد، طغیان آن جماعت به سرحد افساد خواهد رسید.

مرتضی‌قلی‌خان عوازی بیست هزار کس به سرکردگی رستم‌خان قراقویونلو روانه [کرد] که متمریدین آن حدود را تنبیه نموده مراجعت نمایند.

و آن خان عدالت بنیان به تدارک قشون و سرانجام اسباب لشکر متوجه شده، غازیان به احضار عساکر مراغه و برکشاد و دنلی و ارومی و افشار و نواحی سلدوز و خسوی و سلماس و صابین قلعه و کل آذربایجان فرستاد، که در سنه ۱۱۳۵ در دارالسلطنه تبریز حاضر گردند، که موکب و الا به عنوان تفرج ولایت آذربایجان و گرجستان در حرکت آمده عازم خواهد شد.

و از اطراف خوانین و امرا به درگاه فلک فرسا، و با قشونهای رنگین به اردوی ظفرقرین ملحق می‌شدند. و مرتضی‌قلی‌خان کمال اخلاص و ارادت خود را بر رای جهان‌آرای ظاهر می‌نمود. چون اقتدار او قبل از طلوع کوکبه اقبال طهماسبی در ممالک آذربایجان بلند آوازه شده [بود]، عموم اهالی آن ولایت از صلاح و صوابدید آن خان عالیشان بیرون نمی‌آمدند، و رجوع مردم در کل و جزو امور به آن خیرخواه دین و دولت بود.

چون محمد علی‌خان ولد اعلان‌خان چنان دید، حسد در سینه او راه یافته، کینه و عداوت آن خان را در دل گرفت. و در محل شرابخوری به عرض اقدس رسانید که مرتضی‌قلی‌خان را عرض از جمعیت و استمداد این است که نواب اشرف را ضایع نموده، حقیقه پادشاهی را بر سر خود نصب نماید. و هرگاه در فکر تدارک آن نباشند، و بنارا به تنافل گذارند، آن نمک بحرام دمار از روزگار ما برخواهد آورد.

آن پادشاه بیخرد از شنیدن این سخن به‌های‌های به‌گریه درآمد که از دست این پیر بی‌تدبیر داغها دارم که مکرر آمده مرا نصیحت می‌نماید که تو ترك خمر خواری کن، و همه روزه اوقات را صرف رعیت و سپاه باید نمود، و عیش‌شیرین را به‌خود تلخ باید نمود. و آن مردود به‌حال خود نمی‌رسد که من ملازم درگاه فلک‌فرسای شاه‌ام، و این گفتگو ازمن قبیح است. در این صورت معلوم می‌شود که هوای پادشاهی نیز در سر دارد.

محمد علی‌خان عرض نمود که: هرگاه مقرر می‌فرمایید همین حال سر آنرا به خدمت اشرف حاضر می‌نمایم. آن پادشاه بیخرد گفت: باعث تأخیر از چه روست؟ محمد علی‌خان با چند نفر غلامان خود در وقت نماز مغرب به‌سرای مرتضی‌قلی‌خان آمد آن [بزرگوار] با جمعی از خواص خود نشسته، چون شب جمعه بود، به تلاوت کلام‌الله مشغول بود که وارد گردید. گفت: فرمان اقدس صادر شده که سرت را از قلعه بدن جدا سازم. تا خان رفت در مقام جواب و سؤال درآمد به‌فرموده محمد علی‌خان غلامان سراورا جدا نمودند، و به درگاه شاه طهماسب حاضر نمودند.

چون خیر قتل آن خان و الامکان مسموع خوانین و سرکردگان آذربایجان شد آغاز شورش و غوغا نموده، هر یک باقیشون خود حرکت [کرده] و متوجه ولایت خود شدند.

و جمعی از اقوام و اتباع خان مرحوم که در دارالسلطنه تبریز حاضر بودند، جمعیت نموده یورش به چهارباغ بردند. محمد علی‌خان با غلامان ساعتی در محافظت و خودداری کوشیده چون دید روز بروز رجاله شوری اضافه می‌شود، و پاس ادب‌پادشاه را نمی‌دارند، و مردم تبریز هرگاه فرصت یابند، از قتل پادشاه نیز مضایقه ندارند. محمد علی‌خان آنچه از خزاین دسترس داشت، برداشته یا قرب یک‌هزار نفر از غلامان خاص و هواخواهان ارادت اختصاص از تبریز بیرون آمد، در رکاب سعادت‌مآب آن اختر اوج سلطنت و شهریاری عنان به‌صوب خراسان معطوف گردانید.

چون به نواحی سمنان رسیدند، قبل از ورود آن حضرت حسب الامر محمودشاه افغان به‌عهده موسی‌خان دونه‌کی مقرر شده بود که آمده قلعه مذکوره را محصور نماید، و در آن وقت به محاصره قیام داشت. و رحیم‌خان گرایلی نیز از وصول موکب و الا به آن طرف آگاهی یافته با جمعی به‌سر راه آمده مقاتله و مجادله فی‌مابین به‌وقوع آمد. از این جانب مطایقه افغان نیز مخبر شده، سر راه هر دو را گرفته، بازار گیرودار گرم گردید. رحیم‌خان فرصت یافته، خود را به قاطران خزانه زد، که قرب صد هزار تومان می‌شد، برداشته راه دره گرایلی پیش گرفت. و نواب اشرف نیز تاب توقف نیاورده، راه قرار پیموده با معدودی چند به استرآباد آمد.

اما فتح‌علی‌خان قاجار چون اطلاع یافت در کمال مسرت و خوشحالی به استقبال موکب اجلال شتافته، قرین اعزاز و احترام آن حضرت را داخل دارالمؤمنین استرآباد

[نموده] و کمر اخلاص و صوفیگری بر میان بسته، در اندک مدتی قریب به سی هزار کس در درگاه والا از صوفیان و ارادت پیشگان مجتمع شد. و به اراده تسخیر خراسان با قشون دارالمرز و مازندران توجه به آن صوب نمود. الکای خبوشان مضرب سر ادقات فر و شان گردید.

و رؤسا و ریش سفیدان جماعت اکراد، وارد درگاه فلک بنیاد [شدند] و پیشکشهای لایق گذرانیده، نوازشات خسرانه یافته، حلقه اطاعت در گوش خود کشیدند.

۱۹

رایت افراشتن خاقان منصور به اتفاق فتحعلی‌خان قاجار به سمت خراسان و آمدن صاحبقران به دربار جهان پناه و وقایعی که روی نمود

سابق بر این مرقوم کنگ بیان گردید که چون صاحبقران زمان در بلده ایبوره کوکبه اقبال آن بلند آوازه شد، و جماعت قزلباش مرو از غلبه و تسلط طایفه تاتار سکنه آن سرحد عاجز [شدند]، و درگاه صاحبقران جهان را ملجأ و ملتجای خود دانسته در دفع شر آن جماعت امداد و اعانت خواستند، صاحبقران به جهت تعصب قزلباشی و انتظام احوال آن ولایت در حرکت آمده، بعد از اطفای نایره فتنه و فساد اشترار جماعت تاتار مراجعت نموده، به اهتمام تمام متوجه امور خراسان گردید. در این وقت مجدداً کسانى از مرو آمده عرض نمودند که [آن] جماعت در مقام خلاف و عناد در آمده، در ظهور فتنه و فساد جازم اند. نواب صاحبقران حمل بر غرض طایفه قزلباش نموده، به تغافل گذاشت.

اما همواره فیما بین جماعت تاتار مرو و سکنه زاغچندا در جز رفت و آمد مراسله و پیغام بود، و در خیال تمرد و سرکشی بودند که در این اوان مذکور شد که بندگان آسمان شان شاه طهماسب با فتحعلی‌خان قاجار که وکیل الدوله است عزیمت بجانب خراسان را تصمیم داده، و محمدعلی‌خان غلام را بجانب رشت و لاهیجان فرستاده، در این چند یوم وارد خبوشان می‌گردد.

نادر نامدار در تدارك و تهیه غازیان غضنفر شمار مشغول گردید که در حین وصول موکب جهانگشا به خدمات و جان نثاری در شاهراه دین و دولت قیام نماید. و بعد از آن به سر جماعت کوکلان رفته جمعی از سرکشان آن طایفه را کوچ داده، در قلعه دره جز نشانیده، خود عازم دیار ایبوره گردید. که بعد از چند یوم اخبار متواتر رسید که

شاه طهماسب وارد کردستان گردید.

چون نادر صاحبقران قبل از ورود به مرو با طایفهٔ اکراد بنای سازش گذاشته میباید شکر کرد را بهحیالته نکاح خود درآورده بود، چون از ورود رایات فتح آیات اطلاع یافت، از ولایت ایبورد عازم درگاه معلی شده، با غازیان آراسته در جلگای ولایت بهشرف رکاب بوسی اقدس اعلی مشرف و مشمول نوازشات عالیحضرت شاهی گردید. نواب اشرف چون آثار مردانگی و فر بزرگی و کاردانی از ناصیهٔ همایون صاحبقران تفرس نمود، او را بهلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته، طهماسب قلیخان خطاب فرمودند.

و فتحعلیخان قاجار که مرتب امور دولت آن حضرت بود، لویای ظنر اتماراً بهصوب ارض اقدس افراشته، گوشمال ملک محمودشاه را پیشنهاد خاطر انور ساخته، در خواجه ربیع نزول اجلال فرمودند. ملک محمود نیز بهعزم مقابلهٔ همایون از شهر بیرون آمده، در برابر جنود اقبال صف قتال آراسته، مجادلهٔ صعبی واقع شده، عاقبت ملک شکست خورده، پریشان احوال داخل مشهد گردیده، حصارى شد.

چون چند یومی گذشت، طهماسب قلیخان در مزاج اشرف راه یافته، حرف فتحعلیخان را بهمیان آورد. بندگان والا بهواسطهٔ سوء مزاجی که از آن [تامدار] داشت مذمت و بدگویی فتحعلیخان را نموده، گفت: از آن داغها دارم، در استراباد میخواستیم بهتنبیه افغانیه بهعراق روانه شوم مانع شد. هرگاه فتحعلیخان ملازم من باشد او را چه حد که چنین بیادبانه جواب گوید!

صاحبقران زمان عرض نمود که هرگاه فرمان اقدس شود سر آن را حاضر نمایم. آن پادشاه والجاه گفت خوب است. نادر دوران یاجمی وارد خانهٔ فتحعلیخان گردید. آنرا گمان آنکه بهعادت هرروزه بهدیدن او آمده، فتحعلیخان بهزیر آرخالق ازحرم بیرون آمد. صاحبقران با فوجی از طوایف اکراد که با آن خونی بودند رسیده گفت: خان محبوس پادشاهی، گفت مزاج می‌کنی. گفت: بزیند گردنش را، که شخصی دست بهششیر کرده تا فتحعلیخان رفت که برخود حرکت کند، بهگردنش زدند، که سرش ده قدم به دور افتاد.

چون قشون قاجار خبر یافتند، در دم کوچ نموده بهسمت استراباد بهدر رفتند. و سر فتحعلیخان را به تَرده شاه طهماسب آوردند. آن روز شاه عالم پناه منصب قورچی باشگری را بهنادر دوران شفقت فرموده، جمعی از قدیمیان شاه طهماسب به او گفتند که عنقریب نادر تورا بهصورت فتحعلیخان خواهد کرد. القصه بعد بهگرفتن ارض اقدس مشغول شدند.

راوی روایت می‌کند که پیر محمدبیک نامی که ملک محمود خدمت کوتوالی قلمهٔ مشهد را بدو داده بود، و در دروازهٔ نوقان را بدوسپرده بود، آن نمک بحرام حق نمک ملک را منظور نداشته، شبی یک نفر قاصد روانهٔ خدمت صاحبقران [کرد] که

هر گاه شب با جمعی وارد دروازه گردند، من دروازه را گشاده، قلعه را می سپارم، امیر نامدار تدارک غازیان را دیده، شب دیگر خود با موازی پانصد نفر به دروازه آمده، و ده هزار کس را در دور و نواحی بروج قلعه گذاشته، که در این وقت پیرمحمد بیگ دروازه را گشوده، صاحبقران داخل شهر [شد]، و از اطراف وجوانب لشکر نیز داخل شده، در آن نصف شب صدای گیرودار در این گنبد نیلگون حصار پیچید. ملک محمود شاه با تبعه و برادران خود بهارک پناه بردند، روز دیگر شاه طهماسب داخل ارض اقدس شده، و پیرمحمد را خلعت و انعام داده، مورد نوازشات ساختند.

اما برارباب دولت اید معدلت پوشیده نماند که هر چند پیرمحمد بیگ خدمت برای صاحبقران زمان نمود، اما نمک بحرامی ملک کرد. البته شخصی که پاس نمک و حقوق مخدوم اول را ندارد، حقوق عنایت جدید مطلق نخواهد داشت، و هر گاه مخدوم جدید عقل و فراستی داشته باشد، البته چنین نمک بحرام را مقتول می کند. مثل مشهور است:

هر که عیب دگران پیش تو آورد و بگفت بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد گفت
عاقبت پیرمحمد را به درخت خانی و حکومت هرات رسانیده، در سفر قندهار به همان اراده به قتلش آورد.

القصه بعد از چند یوم ملک از آرک بیرون آمد، حسب الفرموده صاحبقران با برادرانش به قتل آوردند، انالله وانا الیه راجعون. و رقمهای اشرف به ولایات خراسان ارسال داشته، از عالی و ادانی به پایتخت سرین اعلی حاض شدند. و نواب صاحبقرانی که به رتبه والای قورچی باشیگری سرافراز گردیده، جمیع مهمات امور دیوانی را برای ورژیت خود فیصل می داد، و کمال اقتدار یافت.

۲۰

در فرار نمودن کاظم بیگ تاتار به مرو
و حقایق سوانحات که مرتبه ثانی فیما بین در آن سرحد واقع شد

راویان اخبار سخندانی و صرافان بازار معانی چنین ذکر می کنند که: فولاد بیگ بعد از رفتن نادر دوران در کمال خاطر جمعی به حکومت آن دیار اشتغال نمود، و از کردار فلک شعبده باز غافل بود، اما آنچه از جماعت تاتار در مرو سکنی داشتند، به قدر یک دو هزار خانوار می شد، و شب و روز در فکر تلافی بودند، و در خفیه قاصدی نزد کاظم بیگ تاتار فرستاده بودند، که هر گاه تو خود را به ما برسانی، ما چاره عار خود را

از قزلباش در کمال سهولت می‌کنیم.

و در آن اوان کاظم بیگ در ملازمت نواب صاحبقران بود. به ورود قاصد شب از اردو بیرون آمده، بهایلغار تمام خود را به‌مرو رسانیده، شب از برج طرف جنوب جماعت تاتار او را بالا کشیده، به‌خانه خود آمد. در همان شب همگی جماعت تاتار سرجمع [شده] به‌خانه قورچی باشی آمدند [چون] در حمام بود، از آنجا رو به‌حمام آورده، در صفه‌که رخت می‌پوشید پاره پارماش نمودند. و از آنجا به‌خانه فولادبیگ آمده، در محلی که نماز صبح را می‌خواست ادا نماید، به‌خانه‌اش ریخته به‌قتلش آوردند. و علیرضاییگ برادر مشارالیه سراسیمه خود را بر بالای برادر انداخت. آن طایفه بی‌مروت او را هم به درجه شهادت رسانیدند. و در هر جا سر کرده و معتبری که بود گرفته به‌قتل آوردند.

و سایر غازیان خود را گرفته در دروازه دوشنبه جمعیت نموده، حصار می‌شدند. و از این‌جانب نیز جماعت تاتار زور آور [شده] و بنای مجادله را گذاشتند. و تا سه روز خود را حراست نموده، روز چهارم جماعت تاتار دروازه را آتش زده، فرقه قزلباش از التهاب آتش خود را از بالای قلعه به‌زیر انداخته، اکبری را دست و پا شکسته و بعضی جان به‌سلامت بیرون بردند. و جماعت تاتار هجوم آورده، دروازه را متصرف شدند. و غازیانی [را] که گرفتار شدند به‌قتل آوردند. و بعد از خاطر جمعی بنا گذاشتند که خانه‌های جماعت قزلباش را تاراج نمایند.

راوی این حروف نقل می‌کند که من در آن زمان بمن پنج سالگی بودم، و به خاطر دارم که به‌خانه‌های مردم می‌رفتند، و عیال و زنان را زجر می‌کردند، و پشت زنان را به آتش می‌گرفتند، و هر گاه قلیل و کثیری اموال در گوشه‌ها پنهان بود بیرون آورده می‌بردند. از آن جمله به‌خانه ما نیز آمده آتش افروختند که پشت مادرم را به آتش بدادند. بعد از آنکه آنچه بود و نبود را تصرف کردند، کمائی [را] که پدرم از اصفهان جهت من آورده بود، رفته بردارم. یکی از آن جماعت سیلی بر بناگوش من زده، کمان را از دست [من] گرفت. و اقوام مادری من که در میان جماعت تاتار بودند، مبلغهای خطیر رشوه دادند که پشت مادر مرا برهنه تنمودند.

و اکثر زنان از حرارت آتش سوخته ضایع شدند. و اکثری از قزلباش [را] که در خانه‌ها مخفی بودند، بیرون آورده به‌یاسا می‌رسانیدند. و تا مدت یک‌ماه به‌همین منوال مال از مردم می‌گرفتند، نهایت به‌ناموس و سیرت احدی دست دراز نمی‌کردند. و اگر چنین ظلمی در حق طایفه قزلباش نمودند، آنها نیز بمنالایوم به جزای اعمال خود گرفتار شدند.

نظم

هر آنکس که نیکی کند درجهان	شود رو سفید پیش پیغمبران
هر آنکس که بد کیش و بدکار شد	به درد فراوان گرفتار شد
ز ظالم نماند به عالم نشان	شود روزگارش بی‌خان و مان
مثال یکی خردل از مال کسی	بگیرد [چو] ظالم و ندهد به‌پس
شود نیلگون چهره مهر و ماه	شود جمله آفاق چون شب سیاه

صدایی برآید [هم] از آسمان بگوید که ای بنده بد گمان
 الهی سزاوار محنت شوی گرفتار درد و مصیبت شوی
 ندایی برآید ز رب جلیل ندارم چنین بنده بی دلیل
 زمین و سما جمله لعنتی کنند به روز قیامت به بندش کنند

القصة چون دست تصرف در مال قزلباش دراز کرده، اختیار ولایت را به دست خود
 گرفتند، پیوسته در هراس نادری بودند که کار به کجا منجر خواهد شد که در این وقت
 چند نفر از ماروچاق از نزد ابراهیم خان تاتار حاکم ماروچاق که از او بماقات غرچستان
 بود وارد [شدند] و مراسم جهت محمد رضا بیگ و کاظم بیگ تاتار قلمی، واعلام نموده
 بود که: مذکور شد که شما مرو را تصرف نموده‌اید، و مانیز با افغان حرات نزاع
 کرده‌ایم. جمعی از شما به اعداد بیابید که ما کوچ نموده به مرو بیاییم.

چون سرکردگان تاتار این مقدمه را شنیدند، بسیار خوشحال شدند که کومک
 واعانت به از این نمی‌باشد. موازی یک هزار نفر انتخاب نموده روانه ماروچاق [نمودند]
 و ابراهیم خان نیز با تبعه و جماعت خود کوچیده وارد مرو گردید. و سرکردگان مرو
 متفق شده محمد رضاییگ را خان و کاظم بیگ را صاحب اختیار و فرمانروا نمودند، و بنای
 ضبط و نسق ولایت را در کف کفایت آن دو نفر گذاشتند.

راوی روایت می‌کند که در محل رفتن نادر صاحبقران از الکای مرو موازی
 یک هزار نفر [و] کسری از جوانان خوب قزلباش را با خود برده بود. چون مردم فراری
 مرو وارد ارض اقدس [شده] و به خدمت نادر صاحبقران عرض نمودند که کاظم بیگ
 وارد [شده] و ولایت را تصرف نموده، فولادیگ و محمد امین بیگ قورچی باشی را
 مقتول نمودند، و ابراهیم خان ماروچاقی نیز وارد مرو شده [است] آه از نهاد صاحبقران
 برآمده، مقرر نمود که یک هزار و پانصد نفر به سرکردگی علیمردان خان و شاه قلی بیگ
 برادر فولادیگ [برای] تنبیه آن جماعت عازم مرو گردند.

اما راوی روایت می‌کند که جماعت قزلباشیه که به دروازه مرو جمعیت نموده
 بودند، بعد از تفرق و پراکندگی، در قلعه سید عباس آباد در نزد رحمانقلی سلطان سرجمع
 شدند. و علینقی بیگ ولد او را نادر صاحبقران به علت اینکه صاحب آزار بود با خود
 برده بود.

القصة چون جماعت تاتار از جمعیت قزلباش خبردار شدند، با سواره و پیاده
 بسیار از مرو حرکت نموده، وارد عباس آباد [شده] و اطراف و نواحی قلعه را فرو
 گرفتند. چند مرتبه جماعت قزلباش در کمال دلیری از قلعه بیرون آمده محاربات مردانه
 نمودند، نهایت به علت کثرت جماعت تاتار از عهده بر نیامده محصور شدند.

وعینل بیگ و سلیمان بیگ نیز در رکاب اقدس صاحبقران بودند، و جعفر بیگ
 سیدی تازه به عرصه آمده، و از جمله سکنه آن حدود بود. و در این وقت از حقیقت
 نفس الامر نمی‌توان گذشت که کمال اخلاص و باوری را به ظهور آورده، در دامن مال
 و منال خود به جماعت مروی کوتاهی ننموده، و غازیان را به رسیدن موکب عالی
 صاحبقران دلدار می‌داد. جماعت تاتار جو و گندم و سایر زراعات را تصرف نموده،

سکان قلعه از تمسّيق محاصره و فقد آذوقه به‌امان آمده، شرح حالات را عرضه داشت دربار صاحبقرانی نمودند.

ونواب صاحبقران رحيم سلطان مروی را، که در مهتّم مبارکه حاکم بود، با موازی سیصد نفر به‌امداد سکنه عباس‌آباد مأمور نموده فرستادند. وجماعت تاتار نیز شرحی نوشته جمعی از طایفه یموت را به‌امداد خود آورده بودند. وهم‌روزه درمابین جنگ وجدال بود. وچون در قلعه عباس‌آباد گرسنگی از حد گذشت رحيم سلطان با آدم [های] خود به‌جانب مهنه در حرکت آمد. چون رحمانقلی سلطان از رفتن مشارالیه مطلع شد به‌اتفاق جعفربیگ به‌محارست وقلعه‌داری قیام نموده، دقیقه‌ای غافل نبودند. چون جماعت تاتار از رفتن رحيم سلطان اطلاع یافتند، روز دیگر جنگ به‌قلعه انداختند، و سیدیان از قلعه بیرون آمده، در نهایت مردانگی جنگ نموده تا حیث غروب آفتاب در برابر ایستاده بازار محاربه گرم بود. چون هنگام غروب رسید هر یک به آرامگاه خود مراجعت نموده، به‌لوازم پاس مشغول شدند.

القصه هرروز چنین جنگ بود وکار به‌مردم قلعه تنگ شده بود که دراین وقت خبر آوردند که علیمردان‌خان سردار تا دویم دیگر می‌رسد. چون قاصد سه‌چهار نفر بودند یک نفر را جماعت تاتار درحین آمدن گرفته بودند. چون خبر رسیدن علیمردان‌خان را تحقیق نمودند، در همان روز کوچ نموده روانه مرو و به‌کارسازی خود مشغول شدند.

چون اولاً به‌عهده علیمردان‌خان مقرر شده بود، درثانی رفتن او را موقوف داشته ابراهیم‌خان برادر خود را روانه [نمودند] که آمده تنبیه متمرّدین آن سرحد نموده، قزلباش را کوچانیده، بند مرو را نیز شکسته، مراجعت نماید.

مشارالیه در سنه ۱۱۳۹ وارد در جلگای مرو [شده] در مزرعه بوزاریق تزل فرموده، چند نفر کدخدایان فرستاده جماعت تاتار را به‌اطاعت دلالت نمودند. ایشان قبول نموده، گفتند: جنگ می‌نماییم. ابراهیم‌خان گفت: عیال واطفال جماعت قزلباش را بدهید تا مراجعت نماییم. جماعت تاتار گفتند هرگاه اطفال کاظم‌بیگ را بدهید ما در عوض کوچ قزلباش را می‌دهیم. ابراهیم‌خان قبول نموده کوچ کاظم‌بیگ تاتار را که نواب صاحبقران کوچانیده به زانچند محال ایبورد برده بود، در این وقت ابراهیم‌خان آورده، روانه مرو [نمود]. وعیال واطفال جماعت قزلباش را گرفته روانه سید عباس‌آباد [کرد]. واز نهر بند جانعلی عبور نموده، به‌عزم خرابه نمودن بند مبارکه سلطانی روانه گردید.

چون محمدرضا بیگ وکاظم بیگ تاتار از اراده ابراهیم‌خان خبر یافتند، به‌اتفاق ابراهیم‌خان ماروجاقی با موازی شش‌هزار نفر سواره و پیاده به عزم سر راه گرفتن در حرکت آمدند. ودر نهر بلخان^۱ تلاقی فریقین تمت داده، محاربه سختی به‌وقوع

۱- به‌نوشت لستریج قریه زرق در شش فرسخی مرو قرارداشته، از نهری به‌نام مهر زرق نیز نام

می‌برد.

۲- اصل: بلحیان.

اجتامید. از اول صبح تا طرف عصر فیما بین جنگ بود که لشکر ابراهیم خان تکره بر اقبال صاحبقرانی نموده زور آورد. و در حمله اول سلك اجتماع آن ملایم را پراکنده ساخته. جماعت تاتار نیز تاب توقف نیاورده، طریق هزیمت پیمودند. و جمعی کثیر از تاتاریه مقتول و ابراهیم خان ماروچاقی نیز به زخم گلوله از پا درآمده، به قتل رسید. و غنیمت بسیار به دست غازیان شیرشکار آمده، از آنجا عازم سربند شده، سدی که تورس خان اوزبک بسته بود، شکسته خراب نمودند.

و در سنه ۱۱۴۵ ابراهیم خان با فتح و فیروزی معاودت به قلعه سیدعباس آباد نمود. رحمانقلی سلطان و جماعت سیدی استقبال نمودند. در آن روز احوال علینقی بیگ نیز بهتر شده سوار شده بیرون آمد. چون چشم ابراهیم خان به او افتاد جوان خوش قد دلاور فرزانه‌ای به نظر درآورد. چون استیثار نمود گفتند: پسر رحمانقلی سلطان است. که در عرصه روزگار پالهنک در گردن گردنکشان جهان می‌کند. ابراهیم خان گفت: فرزند تو را در رکاب خود به خراسان می‌برم. چه می‌گویی؟ رحمانقلی سلطان گفت: غلامزانه عالی است. مشارالیه تدارک آن را دیده، روانه خراسان نمود. و ابراهیم خان عیال و اطفال جماعت قزلباش را برداشته عازم خراسان [شد]. و در سنه ۱۱۴۵ وارد ارض اقدس گردید.

چون چند یومی از این مقدمه گذشت، نواب صاحبقران علیمردان خان را مقرر فرمود که چون اولاً تو را فرموده بودیم، حالا لشکر مقرر را برداشته، رفته اموال مرو را گرفته مراجعت نماید. علیمردان خان بعد از وزون به جلگای مرو تاخت و چپاول انداخته، حمیع نواب را از مواشی و اغنام گرفته تا قرب دروازه رسید. جماعت تاتار نیز از شهر بیرون [آمده] مجادله واقع [شد] و از طرفین چند نفر مقتول شده جماعت مزبور به قلعه آمدند. علیمردان خان مال و غنیمت را برداشته، عزیمت رجعت نموده، بدشرف حضور نواب صاحبقران مشرف و به خلایع گرانمایه سرافراز گردید.

۲۱

دربیان کشته شدن کاظم بیگ تاتار به فرموده محمدرضاخان
و به تصرف آمدن دارالملک مرو شاه‌یجان به اقبال نواب صاحبقران

راویان طرب‌شمار و بلبلان انجمن روزگار چنین نقل می‌کنند که چون خانواری قزلباش تماماً به دیدار خراسان و ارض اقدس رفتند، ولایت مرو به تصرف جماعت تاتار درآمده، در نهایت شادکامی روزگار می‌گذرانیدند. و تبعه ابراهیم خان ماروچاقی متفرق شده، بعضی به سرخس و برخی به ولایت بادغیس رفتند.

و چون محمدرضاخان تاتار حاکم و فرمانروا شد، جمعی به صاحبقران حالی نمودند

که جفا و مشقت را کاظم بیگ تاتار کشیده، و محمدرضاخان خود را صاحب اختیار نموده [است]. حیل‌های باید اندیشید که درمابین کندورت پدید آمده، ولایت را تصرف نماییم. نواب صاحبقران فرمودند که رقم ایالت آن سرحد را به اسم کاظم بیگ نوشته، روانه فرمودند.

بعد از وصول رقم عالی آن مرد مردانه گفت: نادر جهت برهم خوردگی ولایت چنین رقم جهت ما فرستاده، حاکم ما محمدرضاخان است. چون خان مذکور این مقدمه را شنید، در دل عداوت و کینه کاظم بیگ را گرفته، شب و روز به خیال دفع کاظم افتاده بود. مثل مشهور است. مؤلفه:

به هر کس که نیکی کنی در جهان به آخر شود دشمن خان و مان
بدانند نیکی یلان دلیر که همت نل ایشان از صلب شیر
در این روزگار و در این انجمن شده مرد و نامرد مانند زنا
و کاظم بیگ مرد دلیر سخنور بود، و محمدرضاخان در فکر قتل کاظم بیگ بود.

تا روزی آن را به ضیافت طلبیده، و در جزو جمعی را آورده، در نواحی مهمانخانه پنهان ساخته بود، که بعد از ورود آن نامدار را به قتل آوردند. و در محلی که کاظم بیگ داخل خانه شد، زمان نام تاتار دست به خنجر از عقب آمده، چنان برمیانه تو شانه اش نواخت، که خنجر تا قبضه در گوشت و خون نمسسته، تا رفت حرکت کند خنجر دیگر زد [و او] مقتول شد. چون کاظم را به قتل آوردند، عموم مردم عنان اختیار در کف اقتدار محمدرضاخان گذاشته تقارن خانه را به نوازش ذرا آوردند، و صفی خان بیگ تاتار وکیل و صاحب اختیار او گردید.

چون تبعه و اقوام کاظم بیگ در مقام تلافی و عداوت بودند، در جزو اراده نمودند که عریضه‌ای به دربار عظمت مدار نواب صاحبقران قلمی نمایند، که هرگاه فوجی به کمک و اعانت روانه نمایند، دمار از روزگار محمد رضاخان برآوریم.

چون خان مذکور از عداوت آن جماعت مطلع گردید، او نیز عریضه‌ای به درگاه جهانگشا قلمی و ملتسم خدعات و فرمایشات گردید که: چون کاظم تاتار سراز اطاعت و انقیاد بندگان والا تاییده هوای سرکشی نداشت، آن را به قتل آوردم، و حال ماهمگی مترصد امر ونهی نواب صاحبقران می‌باشیم.

چون مضمون عرایض آنها حالی گردید، رقم نیابت آن سرحد به اسم علیمردان بیگ افشار صادر شده، روانه مرو [گردید] و مقرر شد که بعد از رسیدن مشارالیه محمدرضاخان و صفی خان بیگ با تبعه و اقوام مع کوچ عازم مشهد مقدس گردند. بعد از [وصول] فرمان لازم الاطاعه تمامی آن طایفه کوچ نموده به مشرف عقبه بوسی درگاه عالی مشرف شدند.

چون چند یوم از این مقدمه گذشت، شاه قلی بیگ با سایر سرکردگان مروی به

خدمت صاحبقران زمان آمده، عرض نمودند که: بی‌اندامی و جسارت و بی‌حسابی جماعت تاتار گوشزد امتای دولت گردیده، که ولایت را به‌چه حيله تصرف [کرده]، و به‌قدر هزار نفر از جماعت قزلباش را مقتول نموده، اموال و اسباب آنها را تاراج نمودند، باید در عوض خوندار [را] تسلیم نمایند.

حساب‌الامر عالی هفده نفر از سرکردگان نامی آن جماعت را با محمدرضاخان وصفی‌خان بیگ به‌دست جماعت قزلباش دادند که ایشان را در نیشابور به‌قلج‌خان بیگ سپارند. و در محل ورود حوض تونی که یک فرسخی ارض اقدس است، تمامی آن جماعت را برده به‌قتل رسانیده مراجعت نمودند.

و ساروخان تاتار را که از جمله اخلاص‌کیشان بود، سرکرده جماعت تاتار نموده، منظور الطاف و تربیت ملوکانه گردانید.

۲۲

گفتار

در توجه رایات فیروزی بنیاد به صوب خبوشان و محاربه با جماعت اکراد و به فتح اختصاص یافتن

بلبلان گلزار سبزه‌زار چمن و مهندمان داستان کهن چنین ذکر می‌نمایند که: صاحبقران زمان بعد از فتح ارض فیض بنیان و تصرف آن بلده جنت‌نشان، بتدگان اعلیحضرت خاقانی شاه طهماسب صفوی را بر سریر فرمانروایی و سلطنت موروثی متمکن ساخته، ارقام مطاعه به‌کل ولایات خراسان ارسال نمود، که سرکردگان ذوی‌الاحترام و جمهور متوطنین هر یک که آرزوی عتبه‌بوسی درگاه داشته باشند، به‌زودی عازم درگاه معلی گردند.

چون ارقام اقدس و تملیقچه آفتاب طلیمه صاحبقران به‌سرکردگان طایفه اکراد رسید، جواب داده بودند: مادامی که صاحب اختیار امور نادر بوده باشد، وارد درگاه جهان‌پناه نخواهیم شد.

چون صاحبقران از مدعای اشداد اکراد اطلاع یافت دردم به‌قدر ده دوازده هزار کس از نامداران فیروز جنگ و دلاوران با فرهنگ انتخاب نمود، در ساعت سعدخیمه و سراسر پدشاهی را بر جانب خبوشان زده، به‌تنبیه و تأدیب جماعت اکراد در حرکت آمدند، و در دوفرسخی نزول نموده، در مابین قاصدان رفت و آمد می‌نمودند.

محمد حسین‌خان و جعفرخان بیگ و شاهوردی خان و جمعی دیگر از طایفه اکراد عریضه به‌خدمت اشرف نوشته عرض نمودند که: «هرگاه موکب والا خود را به‌تقدما بتدگان برساند، سی‌چهل هزار خانوار اکراد کمر خدمتگزاری را بر میان بسته، به‌ضرب

شمشیر آبدار دمار از روزگار نادر برآوریم. و بعد با دریا دریا لشکر روانه اصفهان گردیدیم. اشرف شاه افغان را از تخت به تخته تابوت کشیده آن فواحی را به تصرف اولیای دولت درآورده قصاص آبا و اجداد همایون را از ایشان خواهیم گرفت.»

چون عرایض ایشان به نظر اقدس رسید، در نیمشب که آفتاب در برج جدی بود و بیدم؟ و چیتون زیاد بود، سوار مرکب باد رفتار گردیدیم، با دوفتر از غلامان فرار نموده، روانه قلعه خوبوشان [گردیده] و در عرض راه سرگردان شده، ممر راه را غلط نموده، در آن شب سرما نزدیک بود که به هلاکت برسد. دردم صبح از دور آن قلعه را بد نظر آورده، به سرعت تمام خورا به خوبوشان رسانید.

چون سرکردگان از آمدن نواب اقدس مطلع شدند، دروب را گشاده، به پابوس مشرف گردیدیم، [اورا] به عمارات زرتنگار آورده، بر فراز تخت فیروز بخت قرار دادند. و خوانین اکراد عرض نمودند که: فردا در سرزدن نیراعظم و عطیه بخش عالم به ضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار نادر صاحبقران برآوریم.

چون نواب کشورستان از رفتن پادشاه عالمیان اطلاع یافت، به غازیان و سرکردگان گفت که: نواب اقدس را جماعت اکراد دزدیده، به قلعه برده اند. ان شاء الله تعالی به نیروی اقبال ابدمآل فردا دمار از روزگار آن طایفه تباہ روزگار به در خواهم آورد.

وجعفر قلی خان بیگ گفت: فردا با سه هزار کس دست به شمشیر نموده، نادر دوران را سرودست بسته به درگاه جهان پناه خواهیم آورد.

چون آفتاب نورانی عالم ظلمانی را روشن و نمایان نمود، محمدرضاخان کینگلو و محمد رضاییگ بادلو و شاهوردی خان کیوانلو و شیدقلی بیگ شادلو زعفرانلو به اتفاق جعفر قلی خان بیگ از اصل قلعه بیرون آمده، در مقابل لشکر صاحبقران صف جدال و قتال آراستند.

نواب کشورستان نیز در آن روز به قدر یک هزار نفر را سواره نگهداشته، تنه غازیان را پیاده نموده، در بنین و سنین صفوف قرار داده بود. اول توپخانه را آتش داده و دوم زنبورکخانه را، و بعد از آن تفنگچیان قدرانداز را به انداختن تیر تفنگ امر فرمود. و جماعت اکراد که لافهای گراف در خدمت اشرف زده بودند که فردا گریبان صاحبقران را گرفته، به درگاه جهانگشا حاضر خواهیم نمود، به همین خیال فاسد از هر طرف که حمله نمودند به غیر تیر توپ و تفنگ و بادلیج و ضرزنگ چیزی حاصل ننمودند. و تن نامداران اکراد از ضرب گلوله بی بنیاد مشک نما گردیدیم، و سرودست نوجوانان چون خار مغیلاں بر بالای هم ریخته [بود].

وجعفر قلی خان از عار فرار اندیشه نموده بر تیپ لشکر ظفر [اثر] حمله نموده، ناگاه از قضای آسمانی و مشیت یزدانی تیری برسینه آن آمد که از مهره پشت آن به در رفت، و غلامان اورا گرفته، به قلعه بردند. و غازیان اکراد روی از معرکه بر تافته به مؤدای «حمر مستنفره فرت من قسوره» منهزم شدند.

و صاحبقران آن بکھزار سواره را به تعاقب آنها مأمور فرمود که تا دروب خوشان آن جماعت را قتل نمودند. و بعد سجدۀ شکر الهی را به تقدیم رسانیده، اموال و غنیمت آن جماعت را بر سر غازیان قسمت نموده، سرکردگان خود را از قبیل طهماسب بیگ جلایر و محمد بیگ مامویی مروی و احمد سلطان و کلبعلی خان و فتحعلی خان ولدان مرحوم باباعلی بیگ افشار و محمدعلی خان و اماموردی خان افشار و باقرخان بغابری و جمعی دیگر از سرکردگان را به نوازشات از حد فزون سرافراز گردانید.

در این وقت از قلعه شخصی بیرون آمده مذکور نمود که محمد حسین خان همشیره خود را که سابق بر این نامزد صاحبقران نموده بود، حالاشاه طهماسب اراده خواستگاری نموده، و چون دختر در شیروان قلعه است می خواهند که جمعی را روانه نمایند که آن را بیاورند.

چون نواب صاحبقران این خبر موخش اثر را شنید، بکھزار نفر از نامداران و بهادران صفشکن را انتخاب نموده، غازیان اردو را به سران سپاه سپرده، به سمت شیروان قلعه روانه گردید. در آن شب، بیدم؟ و سرما به مرتبای زور آور گردیده بود که اکثر از غازیان و سرکردگان را سرما عاجز ساخته دست و پای آنها را معجروح نموده بود، که در این وقت به قدر سیصد نفر از سمت خوشان نمایان گردید که جهت آوردن دختر عازم شیروان قلعه بودند.

چون نظر معسکر صاحبقران بدان طایفه افتاد، در آن شب دیجور همگی آن جماعت مذکور را به ضرب شمشیر جانستان و نیزه قیرگون فام به قتل آورده، سر و زنده بسیاری به دست غازیان افتاده، آن شب را در میان دره کوهی به سر بردند.

از آن جانب فراریان اکراد وارد قلعه خوشان شده، و کماهی مقدمه [را] عرض نمودند، که محمد حسین خان فرصت یافته، در سرزدن خورشید خاوری و زینت افزایی چرخ نیلوفری، با شازده هزارکس از غازیان اکراد از قلعه بیرون آمده، در مقابل سپاه ظفر شعار صفوف کارزار آراست.

جماعت اکراد دور و نواحی غازیان را گرفته به انداختن تیر تفنگ و نایک و ضربت تفنگ مشغول شدند، و غازیان قزلباش نیز در مقام تلاش در آمده، به انداختن توپ و عد آثار و تیر و نیزه ثعبان کردار پرداختند. لمؤلقه:

ز هر دو سپه صف شد آراسته	جوانان کردان نو خاسته
کشیدند شمشیرها از نیام	دو رویه نهادند بر هم تمام
ز رخسیدن تیغ و نوک ستان	شده روز روشن ستاره عیان
پرندۀ در آن رزمگه تیر شد	پر و بال آن برق شمشیر شد
ز بانگ تفنگ و جزایر همان	جهان گشت بازار آهنگران
به غرش درآمد سپه خانه توپ	که هم سرکشی داشت، هم پای کوب
ز وقت سحر تا به نصف النهار	نمود آن دو لشکر به هم کارزار
به میدان فتاده به هر سو همان	سر بی تن و هم تن نیمه جان
همه نشت و صحرا سرودست بود	بریده برو تیغ در دست بود

نشد لشکر نادری بایستاد غنیت شمرند راه فرار نامداران در آن معرکه پرستیز به ضرب نیزه و شمشیر تیز دمار از روزگاریکدیگر برمی آوردند. اما لشکر صاحبقران را در آن معرکه از بی سرداری ضعف در احوال بهم رسیده، و همگی سواران خود را از مرکب به زیر انداخته، به انداختن تیر تنگ مشغول شدند. و غازیان اکراد از هر جانب که روی بدان لشکر پرخاشجوی می آوردند، از کشته پشتهها ترتیب می دادند، که شاهوردی خان کیوانلو زور آور گزیده، زبورکخانه نادری را تصرف [نمود] و تزلزل صعب در سپاه صاحبقران راه یافت. نامردان راه فرار پیش گرفته، و دلیران به ناموس و تنگ خود فرو مانده سربازی می کردند، و ریش سفیدان دست دعا به درگاه حضرت اله برداشته ورود میمنت نمود صاحبقران را از درگاه صمدیت مسئلت می نمودند. که ناگاه صاحبقران در طلوع صبح صادق خواب پریشانی دیده، با غازیان غضنفر آیین معاودت به اردوی خود نمود.

چون نزدیک رسید، بر بالای خامه ریگی در آمده و در آن بیابان به نظاره و جوش و طیور مشغول بود، که نظر کیمیا اثر بدان لشکر قیامت منظر افتاد که صدای های وهوی گردان و شیئه مرکبان و توب و تنگ نامداران گوش کروبیان را کر نموده، و دلیران نادری در آن میدان چون کبک دری از رفتار و کردار مانده، نه طاقت مجادله و نه یارای مدافعه در ایشان باقی مانده، و صدای الامان و فریاد و فغان نامداران به گوش صاحبقران رسید.

چون تزلزل و ضعف در سپاه خود ملاحظه نمود، آن مظهر الهی را به نحوی غضب بر آن مستولی گردید، که گویا دریایی بود چون آتش در جوش، و مانند رعد در خروش آمده، نمت به شمشیر از بالای آن خامه رنگ چون شاهباز بلند پرواز روی بر نشیب گردیده، چون تگرگ غلطان و چون اجل ناگهان ظاهر گردید.

چون چشم جنود اقبال بر فر و شکوه صاحبقران عظیم الهمال افتاد به نحوی سرت و خرمی رخ نمود که گویا کالبد بیجان ایشان حیات جاویدان یافت.

بافتاد چون چشم ایشان همه که چوپان بیامد به سوی رمه نکردند ز گرگان کرد احتراز که بد نزد آنها شه سرفراز

القصه صاحبقران زمان صفوف معرکه را جابجا ساخته، سرکردگان نامدار و دلیران کارزار را انتخاب، و در میسنه و میسر و جناح تعیین نموده، مشغول محاربه و مجادله شدند. و به هر طرف که آن یگانه دوران و نره شیر ژبان روی می آورد قشون جماعت اکراد چون گله روباه از آن مظهر لطف اله روگردان [شده] و از صدای رعد آسای صاحبقران تزلزل در بنیان احوال غازیان چشمگرم می افتاد. که ناگاه در میان معرکه ستیز نظر والای آن خسرو قهرآمیز بر قامت شاهوردی خان افتاد که به ضرب نیزه جانستان قلب نامداران را برهم دریده، داد مردی و مردانگی می داد. آن لنگر دریای شجاعت خود به نفس نفیس مباشر حرب او شده، به یک ضرب شمشیر نیزه آن را قلم نموده، ضربت دیگر حواله نمود که شاهوردی خان سپر در سر آورد که گوشه شمشیر در فرق آن جا گرفت. و نواب صاحبقران از تندوی مرکب در گذشت که غازیان اکراد آنرا

درميان گرفته بهست قلعه بهدريدند.

چون ساير ملاینه اکراك چنان دیدند، روی از معركة نبرد برتافتند، راه فرار پش گرفتند. و در آن معركة برخاشجوی صاحبقران تندخوی چهارینج هزار کس از آن جماعت را بهقتل آورده، مال و غنیمت موفور بهدست غازیان درآمده، دور و نواحی قلعه خيوشان را چون نگین انگشتر احاطه نموده، درکندن ثقب و ساختن اردبان و لوازم قلعه گیری مشغول [شده] و همت والای آسمان اساس بهتسخیر آن قلعه گردون عباس بست.

محمدحسین خان زعفرانلو و محمدرضاخان بادلو که از اعیان و ریش سفیدان جماعت اکراك بودند، از روی عجز و اعتذار چند نفر را روانه درگاه عالی [کرده] و عرض نمودند که متناً عصیان و جنارت و هر نزاع و کدورت جمعرفلی پیگ شده بود، و آن بهسزای اعمال خود رسیده، حالا [در] مابین امر مواصت برقرار است و نظر بهخاطرجویی بندگان مضوی تواد بهارش اقدس معاودت نمایند، که بعد از حرکت موکب والا، بندگان اقدس را با سرکردگان ذوی الاحترام روانه خواهیم نمود.

نواب صاحبقران قبول فرموده مبلغ دوازده هزار تومان بهعتوان ترجمان مطالبه نمودند که بعد از فرستادن وجه مذکور عازم ارض اقدس گردند، خوانین کردستان چون محصور بودند وجه مزبور را سرانجام [نموده]، و در عرض دویوم روانه سرکار گردون اقتدار صاحبقرانی [کردند]، چون وجه واصل گماشتگان دربار عالی گردید، از آن نواحی کوچ نموده، معاودت بهارض فیض بنیان نموده، در تدارک اسباب عروسی مشغول شده، در ساعت مرغوب متولی سرکار فیض آثار و اعززه و اعیان ارض اقدس را با تحف و هدایای بسیار روانه الکای خيوشان [نمودند].

بعداز ورود میرزا محمدرضا متولی و اشراف و اهالی ارض فیض قرین، عموم رؤسای اکراك بهقدوم اعزاز و احترام استقبال ایشان نموده، بعداز رسوم و آداب مهمانداری، تدارک همشیره خود را دیده، محمدحسین خان آن را با موازی یکصد نفر کشیزان آفتاب سیما و غلامان قمر طلعت یوسفلقا و یکهزار و دویست رأس اسب و یکصد و بیست هزار گوسفند و چهارصد جمازه کوهپیکر، که بار آنها تماماً جهاز و اسباب دختر بود، بهاتفاق محمد رضاخان و حاتمپیگ و شیدقلی سلطان، روانه درگاه صاحبقرانی [کرد]، و بعد از دویوم فاصله، نواب اشرف را نیز با جمعی از سرکردگان روانه ارض اقدس نمودند.

چون نواب صاحبقران از ورود محبوب مرغوب مطلع گردید، بانوان حرم را باکندخدایان محترم بهاستقبال آن شکوفه باغ ارم فرستاده، درجنب عمارات عالی که از آقاعبدالله خواجه بود یکدست اسباب ملوکانه جهت آن یگانه گوهر کردستان مفروش و زینت نمودند.

ودویوم فاصله شاه عالمپناه تشریف اقدس ارزانی، و از خجالت اراده نمود که دست صاحبقران را بوسه دهد، چون از طریق بندگی و اخلاص بعید بود، نواب صاحبقران چنانکه شایسته شان پادشاهان سپهر مدار باشد، با آن حضرت ملوک داشته، آن را در

عمارات دولتیخانه متوقف [داشته] و قلندریگ ترخان و احمدسلطان مروی را در ملازمت آن حضرت گذاشته، قدغن فرمودند که احدی از امرا و اعظام رؤسا نزد آن نروند. و ملازمان قدیمی آن سپهر اجلال راه که از عراق در موکب اقبالش آمده بودند، اسب و یراق آنها را گرفته، مرخص فرمود. و آن گروه بی شکوه با دل پرداغ و ناله های فراق در رشت و لاهیجان و مازندران به خدمت محمدعلی خان ولد اصلان و ذوالفقارخان غلام آمده، شکایت بسیار و ناله های زار نمودند. و خوانین مذکور در جمع آوری سپاه مشغول شدند.

۲۳

در بیان ازدواج نواب صاحبقران و صفت مجالس بهشت بنیان و قران مشتری اوج سعادت بازهره فلك عصمت

مناطکگان زینت افزای دلبری و عجمه سرایان شاهد افسونگری چنین از تقاضای روزگار دورنگ و این گردش چرخ بر آب و رنگ به رشته تار سنتور و رباب و غزلخان نوا و عراق کشیده ذکر می کنند که: نواب صاحبقرانی و مظهر الطاف یردانی همگی رعایا و سپاه را به حضور خود طلبیده مقرر فرمود که چون جناب الهی از تفضلات بلا نهایت ائمه اثنا عشری جناب ستوده آداب ما را فر فرخندگی و تاج سربلندی عطا فرموده که عنقریب به توفیق جناب اقدس ربانی این شب تیره روزی عراقی و خراسانی را چون صبح نوروزی، و از ضرب شمشیر الماس فام اعادی دین [را مقهور و] راه ظلام را محفی و مجلی خواهم نمود، و حلقه در گوش گردنکشان و سرکشان ایران به نحوی گذارم که دل قیصر چون معجز بیوه زنان محتضر گردد، و گوشمالی به افغانیان ملتانی و صحرا نشینان بیابانی دهم که [دلهای] محمدشاه هندوستانی و کیانصیرا صاحب سند از آه و ناله ایشان چون آتش سوزان و خائنه زندانیان گردد. چون در این اوان سعادت اقتران اراده مواصلت با خوانین کردستان داریم، خواهش جهانگشا بر این است که تدارک عروسی را به نحوی آماده و مهیا نمایید که دیده روزگار و حسرت کش لیل و نهار چنان جشنی دیده باشد.

همگی اعزه و اعیان ارض فیض بنیان انگشت قبول بردیده خون نهاد، منت گرفته، شهر را چراغان نمودند، و سازندگان و نوازندگان و رقاصان و شعبده بازان و مقلدان و ریسمان بازان را حاضر نموده، به بازی نمودن مشغول گردیدند، و در هر گوشه بساط عیش و نشاط مههد گردانیده، همینکه شب بسر دست آمد، آتشبازان و موشک سازان